

پیامبری مدفون در ژرفای رود!

لهراسب، بختنصر^۱ را به مرزبانی اهراز تا روم گماشته بود؛ وی دمشق را به تصرف آورد، سپس یکی از سرداران خود را به بیت المقدس فرستاد. سردار مذکور گروهی از پادشاه بیت المقدس بگرفت. چون آن سردار به طبریه رسید، بنی اسرائیل بر پادشاه خود شوریده او را بکشتند. چو ازین خبر به سردار بختنصر رسید به او نامه نوشت، بختنصر سردار خود را گفت: همان جا بماند تا خود بدانجا بیاید. بختنصر به بیت المقدس درآمد و آن شهر را به جنگ بگشود، جنگجویان را کشته زنان و کودکان را به اسارت آورد. دیگر بازماندگان بنی اسرائیل به مصر گریختند. بختنصر به پادشاه مصر نامه نوشت که جمعی از بردگان من به سرزمین تو گریخته اند، آنان را به نزد من روانه دار و گرنه سرزمین تو را پامال سم ستوران خواهم کرد. پادشاه مصر در پاسخ او نوشت: آنان بردگان تو نیند، آزادگان آزادزاده اند؛ بختنصر به جنگ او رفته وی را بکشت و جمعی از مردم آن سرزمین را به اسارت آورد. چون به بابل بازگشت اسیران بنی اسرائیل و دیگر اسرای بیت المقدس را جمع نموده هفتاد هزار کودک از آنان جدا ساخت. چون غنایم میان سپاهیان خود تقسیم کرد، سپاهیان از او درخواستند کودکان را هم بین آنان تقسیم کند. بختنصر کودکان را به فرماندهان لشکرها تقسیم کرد و به هریک چهار کودک رسید، از جمله کودکان اسیر دانیال

پیامبر بود.^۲

در تورات باب پنجم کتاب دانیال آیات (۱-۳۶) آمده است: «پادشاه، ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت، شراب می نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می خواندند. در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان بر گنج دیوار قصر نوشت؛ پادشاه کف دست را که می نوشت بدید افکارش او را مضطرب ساخت، بندهای کمرش سست شد زانوهایش به هم می خورد. پادشاه به آواز بلند صدا زد که: جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمائید، پس حکیمان بابل را خطاب کرده گفت: هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان مجلس و طوق زرین بر گردنش نهاده خواهد شد و حاکم سوم در مملکت خواهد بود. جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته را بخوانند و یا تفسیرش را بر پادشاه بیان کنند. دانیال را به حضور پادشاه آوردند، پادشاه دانیال را خطاب کرده گفت: آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهودا آورد؟ درباره تو شنیدم که روح خدایان در تو است و روشنائی و حکمت فاضل در تو پیدا شده است. و الان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش بیان کنند اما نتوانستند. من درباره تو شنیده ام که به نمودن تعبیرها و گشودن عقده ها قادر باشی، پس اگر بتوانی نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان مجلس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت نهاده خواهد شد و در مملکت حاکم سوم خواهی شد. دانیال پادشاه را گفت: عطایای تو از آن تو باشد لیکن نوشته را برای تو خواهم خواند. و این نوشته چنین است: «منا متا ثقیل و فرسین» و تفسیر کلام این است: منا خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتهارسانیده است. ثقیل. در میزان سنجیده شده و ناقص در آمده. فرس. سلطنت تو قسم گشته و به مادیان و پارسیان بخشیده شده است.

آنگاه بلشعر فرمود تا دانیال را به ارغوان مجلس ساختند و طوق زرین بر گردنش نهادند و در مملکت حاکم سوم گشت. در همان شب بلشعر پادشاه کلدانیان کشته شد.^۳

روایات در چگونگی خاکسپری پیکر دانیال پیامبر

برخی از قداما محل درگذشت دانیال را در شوش^۲ و بعضی دیگر در بابل نوشته اند. بلاذری می نویسد: دانیال در بابل درگذشته بود^۵. برغم او دینوری می گوید: دانیال در شوش درگذشت^۶. اصطخری نویسد: او در شهر سوس رودی هست و شنودم کی در روزگار ابوموسی اشعری آن جا تابوتی یافتند و گفتند کی استخوانهای دانیال پیغامبر علیه السلام در آن تابوت بود، و مردمان سوس آن تابوت را حرمت داشتند، و به وقت تنگی بیرون آوردند و باران خواستند. ابوموسی اشعری بفرمود تا آن تابوت بیاروند و سه گور بفرمود ساختن به خشت پخته، و تابوت آنجا دفن کرد و استوار فرمود کردن چنان کی ناپیدا شد، و خلیجی از رود بر آن برآمد. و هرکی در قعر آب شود گور او را تواند یافت^۷.

حسن بن قعی در گذشته به سال ۳۷۸ هـ. آن جا که از گشوده گشتن شهر شوش به دست ابوموسی اشعری سخن گفته است، به چگونگی یافتن تابوت دانیال پیامبر و خاکسپری پیکر او در میان رود شوش (شاور) اشاره کرده می نویسد: «... و در آخر آن شهر قلعه ای یافت که آن را ماه دانیال می گفتند، و در آن قلعه خزاین و تمامی اموال بودند، یک یک از خانه اموال و خزینها می شمرد و احتیاط می کرد تا به خانه ای رسید که پرده بر در آن فرو گذاشته بودند و بر در آن خانه اثر روشن و چربی پیدا بود. بفرمود تا در آن خانه بکشایند، اهل قلعه به دین خود سوگند خوردند که درین خانه مالی نیست؛ ابوموسی سخن ایشان را تصدیق نکرد و باور نداشت و در آن خانه بگشاد. در آن خانه دکانی دید از سنگ رخام به هیأت و شکل قبری و به روایتی تخی دید از رخام بر بالای آن مرده ای به هیأت کسی که نشسته باشد و مرفق دست راست بر سر زانوی راست نهاده و به روایتی نقل از ابوموسی که او گفت: من آن مرده را یافتم به پشت بنز افتاده و پشت پای راست به شکم پای چپ باز دوسانیده و در انگشت او انگشتری بود که بر آن دو صورت خروس نقش کرده بودند، سر یکی از ایشان فرایش دم آن دیگری بود، و سر آن دیگر فرایش این دیگر. و مردی از یاران او در پهلوی او خفته بود و سر آن مرد فرایش زانوی آن مرده بود. پس ابوموسی از اهل قلعه احوال آن مرده پرسید، گفتند این دانیال پیغامبر است، ما مردم نصرانی ایم و در میانه ما در

ایام پیشین قحطی سخت پیدا شد، تا به غایبی که بر صحراها نبات و گیاه رسته نشد و در پستانهای مواشی شیر نماند و همه باز خوشیدند. دانیال پیغمبر به نزدیک یک قومی از نصاری بود به ناحیت اهواز، هرگاه که در میانه ایشان کم آبی و تنگی پیدا می شد به وجود دانیال استقامی کردند. ماها به نزدیک ایشان آمدیم و درخواست کردیم که دانیال را به عاریت چند روزی به ما دهید. ایشان امتناع نمودند و قبول نمی کردند. پس ما اهل پنج خانه از مردمان خود به پیش ایشان به رهن کردیم بر آنک دانیال را به ما دهند تا ما بدو استسقا کنیم. بعد از آن دیگر بار با پیش ایشان فرستادیم، پس ایشان دانیال را به ما دادند. چون ما بدو استسقا کردیم در شهر و نواحی آب بسیار شد و قحطسالی به فراخ سالی مبدل گشت به برکت وجود دانیال. پس ما وجود دانیال بخل کردیم و او را به پیش خود بازداشتیم و نخواستیم که از میانه ما برود. پس ابوموسی به عمر نامه ای نوشت و او را از این خبر اعلام داد، و از عمر درخواست کرد که انگشتری دانیال بدو بخشد، پس عمر از جمعی که به نزدیک او حاضر بودند از اهل کتاب از احوال دانیال پرسید گفتند: دانیال پیغمبری بوده است از پیغمبران بنی اسرائیل و بختنصر در آن هنگام که بیت المقدس را خراب کرد و اهل آن را به بردگی بیاورد، اهل دانیال را اسیر کرد و بگرفت و در دست بختنصر اسیر بود تا آنگاه که بختنصر وفات یافت. پس عمر بدین خبر نامه نوشت و ابوموسی انگشتری دانیال بدو بخشید. فرمود تا او را حنوط و کفن کند، نشوید و به شب دفن کند با جمعی از اهل ثقه از یاران خود و در موضع و مکانی که هیچکس بر آن مطلع نشود، تا آنگاه که حق سبحانه و تعالی خلایق را از قبور برانگیزاند و اهل کتاب به هر جائی که خواهند او را نقل کنند. پس ابوموسی اشعری به نهری بزرگ از شهر شوش نام آن «آبورا» آمد و فرمود تا آب را از آن باز بستند و آن را خشک گردانیدند و گفت: من می خواهم این جوی را بروم و پالک کنم و اصلاح نمایم. پس در میان آن جوی قبری از برای دانیال فرمود تا بکنند و بعد از تحنيط و تکفین با جمعی از اصحاب اهل ثقه و اعتماد او را برداشت و پنهان در شب در میان آن دفن کرد و بیناشت و هم در ساعت فرمود تا آب را در آن جوی روانه کردند و هیچکس را معلوم نشد که او را کجا دفن کردند، الا بعضی از اهل قم که به «سوس» بردند. از اهل سوس روایت کردند که: دانیال در آن نهر مدفون است و آب بر سر آن می گذرد؛ به نزدیکی قبر او

میلی است، پس مناره کوچک از سنگ و آب به سبب کثرت و انبوهی آن میل را به او پوشانیده است و بر بالای آن آمده و هر کس که شنا می داند در آن آب می رود و آن میل را دربر می گیرد. برابر آن میل بیرون نهر بر کنار آن مسجدی است و مردم در آن نماز می گذارند و آن مسجد به ابومرسی اشعری منسوب است.^{۸، ۹}

این روایت که پیکر دانیال (ع) را در قعر رود شوش (شاورور) مدفون ساخته اند؛ بزعم رانم این مقال که خود از محل کنونی مقبره بازدید نموده است به دو لحاظ پریشان می نماید. اول آنکه سد کردن رودی پر آب شبانگاه و بطور مخفیانه، سپس ایجاد مدنی استوار در قعر آن بعید می نماید، دیگر آن که محل مقبره به فاصله از رودخانه و بر بلندای واقع شده است. و هم این نگره که شاید در آن روزگار بستر رود شاورور قدری این سوتر بوده است؛ پنداشتی است که با واقعیت موجود همخوانی ندارد. چنین به نظر می رسد ابومرسی اشعری و همسراهان، از بیم آنکه مبادا اهل شوش پیکر مقدس را از زیر خاک بدر آرند، چاره ای جز گمراهی اذهان عمومی نیافته و جسد رانه در بستر رود بلکه بر کنار رود به خاک سپرده سپس مسجدی بر روی آن پی افکنده و چنان که پیشتر به نقل از تاریخ نم گفته آمد آن مسجد به ابومرسی اشعری منسوب بوده است.

پیکر مقدس دیگر بار در استسقاء باران

در ایران بنیامین^۹، اول از شوش بحث می کند، زیرا کاخ هشویروش «Ahasuer» و قبر دانیال در آن جا واقع بود. به قول او هفت هزار یهودی و چهارده کنیسه در شهر وجود داشت. راجع به تابوت و بقایای جسد دانیال نزاعی بین ساکنان دو قسمت شهر که رود «اولائی»^{۱۰} آن را به دو نیمه کرده بود در گرفت، و سنجر شاهزاده سلجوقی دستور داد تابوت دانیال را در یک غلاف شبیه ای قرار داده در وسط پلی که دو قسمت شهر را به هم متصل می کرد، به وسیله زنجیرهای آهنی بالای سطح آب بیاویزند. در زمان بنیامین تابوت دانیال هنوز به همین وضع باقی بود.^{۱۱}

اگر سخن بنیامین را مقرون به صحت بینگاریم، باید قبول کنیم استخوانهای مقدس در روزگار سلطان سنجر (۵۱۲-۵۲۲ هـ. سلطنت کرد) هم چنان در دست مردم شوش

باقی برده است. اما چند سال پس از بنیامین یعنی تقریباً بین سالهای ۱۱۸۰ و ۱۱۸۶ م. سیاح بهردی دیگری به نام «خاخام موسی پتاشیا» Petachia اهل «رکسنبورگ» - Regens-burg به ایران می آید، او به شوش آمده و مانند بنیامین تاریخ تابوت دانیال را شرح می دهد. لیکن برغم پیشقدم خود می گوید: در شوش فقط دو نفر کلیمی وجود دارد، و آن دو نفر رنگرزاند.^{۱۲}

راولینسون، دو شوش و دو دانیال

راولینسون می گوید: «آثار شهر باستانی «سوسن» در ساحل رود کارون و در چهار فرسنگی شمال غربی مال امیر (ایذه) قرار دارد. خرابه ها در نقطه ای که مسیر رودخانه به طرف غرب منحرف می شود ساخته شده و در این جا رشته کوهی مرتفع به صورت نیم دایره آن را دربر گرفته است که هیچ گذرگاهی ندارد. در نتیجه نه از طرف کوه و نه از جانب رودخانه کارون دسترسی بدین شهر امکان پذیر نمی باشد. پل عظیمی که امروزه ویران است این مکان غیرقابل عبور را به خرابه های دیگر در سمت چپ رود متصل می کرده، که این قسمت هم در جنوب به یک رشته کوه مشابه مربوط می شود که از هر دو طرف به ساحل پرشیب کارون پیوسته و دو گذرگاه منحصر به فرد دارد. گفته می شود در ساحل راست رودخانه در نزدیکی محل پل، خرابه های کاخ بزرگی وجود دارد، و در حال حاضر تمام اطراف آن را درخت کاشته اند؛ ولی با این حال می توان نقشه کلی آن را ترسیم کرد. در عین حال بعضی از سترنهای این کاخ هنوز برپاست. در شمال شرقی در دامنه کوه مقبره دانیال قرار دارد، که دانیال اکبر خوانده می شود، تا از مقبره دیگر که در شوش است و آن را دانیال اصغر می نامند متمایز گردد. می گویند مقبره از قطعات بزرگ مرمر ساخته شده و در جلوی آن استخری از همین نوع سنگ وجود دارد که از یک چشمه کوچک آب می گیرد و تعداد زیادی ماهی طلائی رنگ در آن است که مقدس محسوب می شوند. در مجاورت مقبره لوحه مرمرینی وجود دارد که توضیحات مفصلی به خط میخی بر آن نوشته شده است. ۱۳ و هم او به دنباله این مطلب می افزاید: به عقیده من در قدیم در ایالت باستانی سوزیان (شوش) دو شهر به نام سوس و شوش (سوسه) وجود داشته است. شهر کهنتر که در کتب (انجیل و

تورات) از آن به عنوان شوش یاد شده و در ساحل رود کارون یا ایولئوس «Eulaeus» قرار داشته، و شهر دوم که یونانیان آن را سوسه «Susa» یعنی شوش نامیده‌اند. در محل کنونی شهر شوش و در نزدیکی رود کرخه یا خرتیسپس «Choaspes» واقع بوده است.^{۱۲} تمام معجزاتی که یهودیان، عیسویان، و مسلمانان به مقبره دانیاال نسبت داده‌اند مربوط به مقبره دانیاال در بختیاری بوده است. ماهی مقدس هم که در کتاب بنیامین تودله و نیز در یک نسخه قارسی به آن اشاره شده، و آن را به مقبره دانیاال واقع در کنار رود شوش (شاپور) نسبت داده‌اند، یقیناً از مقبره دانیاال واقع در بختیاری بدان جا منتقل شده است. باید یادآور شوم در رودخانه شاپور نه تنها ماهی مقدس وجود ندارد بلکه تا آنجا که من آگاهی یافته‌ام هیچ نوع ماهی دیگری دیده نمی‌شود، و حال آنکه در استخر مرمرین واقع در سرسن ماهی زیادی یافت می‌شود که اهالی هر روز به آنها غذا می‌دهند.^{۱۵}

لایارد، اندکی پس از پیش قدم خود (۱۸۴۰ م) نسخماً از مقبره دانیاال واقع در سوسن بازدید می‌کند او به رغم راولینسون می‌نویسد: «... بقعه شامل دو اطاق تازه ساز بود که یکی سقف نداشت و در میان پیشه‌ای از درختان محصور شده بود و از آب انبار و از ماهی مقدس که سرهنری راولینسون به آنها اشاره کرده خبری نبود و کسی نیز در مورد نگهداری و وجود این گونه ماهیها در محلی دیگر چیزی به من نگفت. برخلاف آنچه که به راولینسون گفته بودند بقعه از سنگ مرمر ساخته نشده بلکه یک ساختمان گلی بود مانند سایر بقاع متبرکه در ایران. معمولاً اطلاعاتی که شرقیها در مورد این گرنه آثار تاریخی در اختیار کسی می‌گذارند بسیار مبالغه آمیز است، بخصوص اگر آنان محل را از نزدیک ندیده و از دیگران شنیده باشند»^{۱۶}. لرها عقیده دارند که مقبره دانیاال در کنار رود شوش (شاوور) متعلق به دانیاال بزرگ و این آثار در سوسن مربوط به دانیاال اصغر است که رتبه و مقام او از دانیاال بزرگ کمتر بوده است.^{۱۷}

وصف بنای بقعه دانیاال در شوش و بر کنار رود شاوور

سر ویلیام اوزلی که بنای بقعه دانیاال را در سال ۱۸۱۶ میلادی دیده از گنبد آن به عنوان میل مضرس یاد کرده است.^{۱۸} مارسل دیالافوا مهندس و باستان‌شناس معروف که

در سنوات (۱۸۴۳-۱۹۲۰) میلادی در سلک حیات بوده، از محل مقبره دانیال در شوش باستان دیدن کرده است. او می نویسد: «این مقبره که بسیار ساده و با خشت و گل ساخته شده است با شهرتی که پیدا کرده و جمعیت زواری که به زیارت آن می روند، تناسبی ندارد و به طریق اولی آن شایستگی را ندارد که ما را از ورود به آن منع نمایند. در هنگام آمدن از دزفول اگر گنبد مخروطی شکل آن که مقبره ای را نشان می دهد دیده نشود مسافر خیال می کند که این جا یک قلعه خشت و گلی است که با آن در بزرگ برای سکونت روستاییان ساخته شده است. در طرفین مقبره اطاقهائی ساخته شده که منزلگاه نگاهبانان آن و چند نفر چوپانهای بیابان گرد است. در مقابل طاقنما هم پرده های حصیر مانند ای که از ساقه نباتات باتلاقی و الیاف نخل بافته اند آویخته شده تا ساکنین از ریزش باران محفوظ باشند»^{۱۹}. مقبره دارای ابعاد محدودی است و زینتی هم ندارد. فقط با گچ سفید شده و دارای گنبدی است و در داخل آن سکونی است به شکل تابوت که از نرده چوبی احاطه شده و در چهار زاویه اش کلوله های فلزی است که از مالش پیشانی زوار درخشان و صیقلی شده است و چیز دیگری بر آرامگاه ابدی دانیال وجود ندارد.^{۲۰}

بنای کنونی بقعه: «در زیرزمین بتای بقعه اتاقی با سقف ضربی کوهان شتری ساخته شده و با گچ اندود شده است و مقبره در وسط آن قرار دارد. بدنه های قبر با سنگهای زرد قدیمی بدون نوشته و لوح ساخته شده و سطح فوقانی مکعب صندوقچه قبر از موزائیک جدید است که با سیمان کار گذاشته شده است. زیرزمین محل مقبره به ابعاد 7×3 متر و به ارتفاع $1/80$ متر می باشد... بنای بارگاه که بر روی زیرزمین واقع است اتاقی است که ضریح در آن قرار دارد و اکنون سقف آن آئینه کاری شده و دارای دو ایوان در اضلاع شمالی و جنوبی است که در واقع نمازخانه بقعه است و یک ایوان در ضلع شرقی وجود دارد که ایوان کفش کن است. شکل چهار طاق اطراف بقعه ضریح به شکل قدیمی هلالی رومی و تاه در اطراف ضریح آهنین باقی مانده است... اتاق بقعه محل ضریح 7×7 متر و گنبد رست در وسط اتاق بر روی یک کثیرالاضلاع هشت گوش قرار دارد. سقف اتاق بقعه ضریح آئینه کاری و دریاچه های نورگیر بر روی این هشت گوش قرار دارد. گنبد بارگاه دارای بیست و پنج طبقه مضرس است که بر قاعده مدور استوار است و دو گلدسته بر فراز

جنبه های در ورودی بنا شده است^{۲۱} .

تعلیقات

- ۱- بنو کلدنصر بزرگترین زمامدار دوره خود محسوب می شود، دوره سلطنت طولانی (۵۶۲-۶۰۵ م.)، بصیرت و کاردانی او در امور نظامی و اداری و فعالیتهای ساختمانی وی موجب شکوه و عظمت امپراتوری بابل جدید یا کلدنه گردید و شهر بابل در زمان او به صورت کانون تمدن آسیای قدیم درآمد. (دکتر بهمنش، تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، چاپ ۱۳۶۹، ص ۲۹۲).
- ۲- رك: نویری شهاب الدین احمد، نهایی الارب، ترجمه دکتر دامغانی، جلد ۱۰، چاپ ۱۳۶۷، ص ۱۶۰-۱۵۹.
- ۳- تورات، باب پنجم کتاب دنیال آیات ۳۰-۳۱.
- ۴- شهر باستانی شوش در ۶۰ کیلومتری جنوب دزفول در طول جغرافیائی ۴۸ درجه و ۱۵ دقیقه و عرض ۲۲ درجه و ۱۲ دقیقه، بر سر جاده آسفاته اهواز به اندیمشک قرار دارد. این شهر در سال ۱۷ هجری به دست مسلمانان گشوده گشت.
- ۵- بلاذری احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه دکتر توکل، چاپ ۱۳۶۷، ص ۵۲۸.
- ۶- دینوری ابوحنیفه احمد بن دارد، اخبار الطوال، ترجمه دکتر دامغانی، چاپ ۱۳۶۶، ص ۴۸.
- موافق با دینوری این اثر می نویسد: «دانیال پیغمبر پس از مرگ بختنصر در سرزمین بابل سکونت گزید و سپس از آن جا مهاجرت کرد و در شوش از شهرهای خوزستان دفن شد.» (اخبار ایران از کامل ابن اثیر، ترجمه دکتر باستانی پاریزی، چاپ ۱۳۶۵، ص ۳۷).
- ۷- اصطخری ابواسحق ابراهیم، مسالک الممالک، چاپ ایرج افشار ۱۳۶۸، ص ۹۱-۹۲.
- ۸- قمی حسن بن محمد بن حسن، تاریخ نم، به کوشش جلال الدین تهرانی، چاپ ۱۳۶۱، ص ۲۹۷-۲۹۶.
- ۹- اطلاعاتی که بنیامین راجع به ایران می دهد حاوی نظریاتی است که در منابع دیگر دیده نمی شود. بیش از هر چیز می توان ادعا کرد که کتاب این شاخام لا اقل اطلاعات مربوط به یهودیان ایران را در قرن دوازدهم به وجه اکمل تشریح نموده است. اگر هم بنیامین خواسته در تعداد همکیشان خود مبالغه کرده باشد، باز هم توضیحات او آنچه که مربوط به ایران است مسلماً تمام و کمال از منابع و اشخاص قابل اعتماد به دست